

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

ترسی بدتر از مرگ

شرکت نیمدلانه در کنفرانس زنده یاد مهرداد مشایخی در واشنگتن از یکسو، و خواندن مطلبی از عباس عبدی، اصلاح طلب مقیم تهران، از سوی دیگر، چشم انداز جدیدی را بروی من باز کرد و، در دو سوی ساده لوحی و محاسبه غلط، یا حتی سوء نیت و غرض ورزی و توطئه، اعماق ترسی را در رابطه با آینده دیوانسالاری کشور و نیز داستان حقوق اقوام (یا ملیت ها، یا هر عنوان قراردادی دیگر) نشانم داد که انقلابیون سابق آن را در میان مردم می پراکنند و خودشان هم، تحت تأثیر آن، به محافظه کارانی فلج تبدیل شده اند. همین ترس محافظه کاران سنتی را نیز به ترسی بدتر از مرگ کشانده و واژه های براندازی و سرنگونی - و حتی انحلال طلبی - را در قاموس بخش بزرگی از اپوزیسیون حکومت اسلامی مکروه و مردود کرده است.

esmail@nooriala.com

شرکت نیمدلانه در کنفرانس زنده یاد مهرداد مشایخی در واشنگتن(1) از یکسو، و خواندن مطلبی از عباس عبدی(2)، اصلاح طلب مقیم تهران، از سوی دیگر، چشم انداز جدیدی را بروی من باز کرد و، در دو سوی ساده لوحی و محاسبه غلط، یا حتی سوء نیت و غرض ورزی و توطئه، اعماق ترسی را در رابطه با آینده دیوانسالاری کشور و نیز داستان حقوق اقوام (یا ملیت ها، یا هر عنوان قراردادی دیگر) نشانم داد که انقلابیون سابق آن را در میان مردم می پراکنند و خودشان هم، تحت تأثیر آن، به محافظه کارانی فلج تبدیل شده اند. همین ترس محافظه کاران سنتی را نیز به ترسی بدتر از مرگ کشانده و واژه های براندازی و سرنگونی - و حتی انحلال طلبی - را در قاموس بخش بزرگی از اپوزیسیون حکومت اسلامی مکروه و مردود کرده است.

من با این مسئله قبلاً و نخستین بار در گفتگوهای شبکه سکولارهای سبز با دوستان سازمان جدیدالتأسیس جمهوری خواهان ایران روبرو شده بودم، آنجا که از من پرسیده شد که «شما چگونه می خواهید مملکت را منحل کنید؟» من ابتدا جا خوردم اما بزودی دریافتم که وقتی «رژیم» و «مملکت» یکی گرفته شوند خودبخود کار انحلال رژیم هم با کار منحل کردن مملکت یکی گرفته می شود. اما در عین حال معلوم بود که این «یکی انگاری» چندان هم از سر کج فهمی نیست و لازم است که دلایل بنیادی آن را بکاویم و بشناسیم.

در کنفرانس مهرداد مشایخی برایم آشکار شد که، در واقع، موضع گیری «انقلابیون سابق» بر این استدلال استوار است که در فقدان یک «رهبری کاریزماتیک» و یک «دولت مرکزی مقتدر»، هر نوع دست زدن به «ترکیب حاکمیت کنونی» شیرازه کل مملکت را از هم می پاشد و، از یکسو، دیوانسالاری و دستگاه مدیریت مملکت از کار می افتد و، از سوی دیگر، اقوام (یا به زبان خود اقوام، ملیت ها) سر به شورش بر می دارند و مملکت را تکه تکه می کنند. بدین ترتیب، دوستان انقلابی سابق ما، با در دست داشتن چنین احتجاجی، با افتخار در کنفرانس مهرداد مشایخی اعلام می داشتند که «ما برانداز نیستیم»؛ چرا که از نظر آنان براندازی (یا انحلال طلبی) حکم «ماجراجویی سیاسی» و حتی «خیانت از سر خیره سری» را دارد و باید با آن مبارزه کرد.

در همین راستا بود که دیدم طرح «انتخابات آزاد»، به آن صورتی که از جانب این دوستان ارائه شد، در واقع «راهکاری دو دم، همچون ذوالفقار علی، برای حفظ نظم مملکت، در عین گذار به دموکراسی» است: از یکسو، برای جلوگیری از هرج و مرج، دولت مقتدر مرکزی و دیوانسالاری و دستگاه

سرکوب اش، برجای می مانند اما، از سوی دیگر، همین حکومت در برابر مبارزات مدنی این دوستان چنان ضعیف است که تن به انتخابات آزادی می دهد که سرشت آن را بصورتی مسالمت آمیز دگرگون و دموکراتیزه می کند!

اما این دوستان بر این نکته نیز واقفند که خود به تنهایی دارای قدرت کافی برای ایجاد این معادلهء کج دار و مریز نیستند، چرا که نه در حکومت جایی دارند و نه در بین مردم نفوذی. پس، بطور طبیعی، جذب نیروئی می شوند که می تواند مجری طرح انتخابات آزاد آنان شود. داستان همکاری چپ های توده ای و اکثریتی از یکسو و جمهوری خواهان متحد آنان از سوی دیگر با اصلاح طلبان مذهبی نیز بر همین تحلیل استوار است.

یکی از لحظات جالب در کنفرانس مهرداد مشایخی آن زمان بود که وقتی دکتر امیرحسین گنج بخش همین طرح «انتخابات آزاد» سازمان شان را ارائه داد و سپس اعلام داشت که «ما برانداز نیستیم و با اصلاح طلبان همکاری می کنیم»، من پرسیدم که شما، بعنوان یک نیروی سکولار - دموکرات چرا بجای همکاری با انحلال طلبان به دنبال استحکام روابط خود با اصلاح طلبان هستید، و بجای ایشان، آقای آرش غفوری (که طرح نجات رژیم اصلاح طلبان را ارائه کرده و در پشت میز پانل کنار آقای گنج بخش نشسته بود) به من چنین پاسخ داد: «برای اینکه ما اصلاح طلبان نیروئی واقعی و قوی هستیم اما شما انحلال طلبان نیروئی نیستید!»

من قصد محاجه با ایشان را نداشتم چرا که به یک معنی، وقتی انحلال طلبان، با همهء تعدد و گستردگی شان، هنوز نتوانسته اند که با ائتلاف و اتحاد عمل تبدیل به یک نیروی منسجم شوند، اصلاح طلبان هم، بدون در نظر گرفتن تحولات دایم التزاید کنونی، گرفتار اشتباه محاسبه شده و فکر می کنند که در آینده نیز دست بالا را خواهند داشت. اما، در عین حال، این سخن نشان می دهد که اصلاح طلبان در مورد دلایل آویختن چپ ها و بخشی از جمهوری خواهان به دامن خود درک کاملاً روشنی دارند؛ درکی که می تواند همیشه «سکولار - دموکرات های هراسیده» را در وضعیت دست دوم کنونی نگاه دارد.

حال می رسیم به نظرات آقای عباس عبدی، جهرهء سرشناس اصلاح طلب داخل کشور، که همین هراس را در قالب ارائه راهکار در اندام جامعه تزریق می کند. او می نویسد: «نهادهای جامعهء ایران، بخش مهمی از کارکردهای خود را در انسجام اجتماعی از دست داده اند، و این جامعه صرفاً بر اساس چسب زور قدرت روی پای خود ایستاده است. و در غیاب این چسب، به سرعت شکاف های عمودی و افقی آن، که بسیار هم عمیق است، فعال شده و جامعه را چند پاره خواهد کرد و تا بازگشت به حداقلی از ثبات و پایداری هزینه های زیادی را به مردم تحمیل خواهد کرد. بنابراین **هر کوششی برای جایگزینی قدرت، بدون آن که معطوف به بازسازی سایر نهادهای جامعه باشد، به چیزی جز اضمحلال و فروپاشی کمک نمی کند.** موازنه قوای لازم میان حکومت و منتقدان اش، برای رسیدن به یک تعامل و تفاهم سازنده، برقرار نیست. این امر به دلیل بهره مندی ساخت قدرت از سه رانت اقتصادی (نفت)، سیاست خارجی (حضور آمریکا در عراق و افغانستان)، و سیاست داخلی (اشتباهات منتقدان) است... ایمان و باور داشتن به این که سررسید هر سه رانت به زودی خواهد رسید، رکن اصلی این تحلیل است ولی اصلاح طلبان می توانند موضع خود را به گونه ای تعریف و ارائه نمایند که متناسب با آن قدرت

لازم را برای موازنه به نمایش بگذارند. اگر این تعریف چنان باشد که جز به نابودی طرف مقابل ختم نشود، در این صورت موازنه قوا برای تحقق این مساله پس از تبدیل ایران به محیطی خواهد بود که عراق فعلی در برابر آن جامعه‌ای امن و آباد شناخته می‌شود. ولی اگر این تعریف در چارچوب منطقی و متناسب با محیط اجتماعی باشد، نه تنها منطقاً دست‌یافتنی است، بلکه سریع‌تر از آنچه که گمان می‌رود حاصل خواهد شد» (3).

می بینید که نظریه پردازان اصلاح طلب نه تنها از دوستان چپ اکثریتی و جمهوری خواه خود پیچیده تر فکر می کنند بلکه قادرند تا در راستای ترسیم آینده «مخوف» پس از فروپاشی حکومت اسلامی (در همه اشکال خود) دلایل محکم تری را ارائه دهند؛ دلایلی که چون نیک بنگریم جایی برای بازی غیرخودی های متوهم باقی نمی گذارد.

حال اندکی هم به نتایج عملی این گسترش «وحشت از آینده بی حکومت اسلامی» بپردازیم. از نظر من، و بخصوص در خارج کشور، یکی از مهمترین نتایج این وحشت دوری جستن این نیروها است از انحلال طلبان، که از نظر آنان تنها هرج و مرج آفرینند، و نیز پرهیز کردن از نزدیکی به نیروهای قومی، که از نظر آنان نیروهای بالقوه تجزیه طلب محسوب می شوند. در واقع «هرج و مرج» و «تجزیه» بهترین پناهگاه هائی هستند که اصلاح طلبان به عمد، و چپ های اکثریتی سابق و لاحق از راه تحلیل های شبه لیبرالی (!) خود، پشت آن پنهان می شوند. و این اشتباهی جبران ناپذیر است؛ و چرا؟! نخست بیائید لحظه ای فکر کنیم که وحشت این دوستان بجا و درست است و سقوط کلی

حکومت اسلامی موجب هرج و مرج و تجزیه می شود. در این صورت تنها راه نجات برای آنان جلوگیری از سقوط این حکومتوحتی بازگرداندن اقتدار سرکوب به آن است. در آن صورت آنها نه تنها برانداز نیستند بلکه نگاهدارنده و حافظ این حکومت محسوب می شوند و چاره ای هم جز پیروی از اصلاح طلبان ندارند و نوعی زائده و آپاندیس اصلاح طلبی محسوب می شوند و انتخابات آزادشان هم به یک «داستان تخیلی» شباهت می یابد. اصلاح طلبان هم، با استدلالی که عباس عیدی در نقل قول بالا می کند، هم از حدود و ثغور اصلاح طلبی خارج شده و بشدت راه «محافظه کاری» و حفظ وضع موجود را در پیش می گیرند و عملاً در آینده تنها در لفظ اصلاح طلب می مانند و در عمل ناجی و احیاگر نظام جهنمی اسلامی خواهند بود.

دو دیگر اینکه این دوستان هیچ استدلالی جز اظهار شعارهای آتشین و نشان دادن رگ گردن شبه ناسیونالیستی در مورد هرج و مرج و تجزیه چیزی در چنته ندارند. در اواخر رژیم گذشته نیز گفته می شد ایران در پی سقوط رژیم دچار هرج و مرج و تجزیه خواهد شد؛ اما ایران بدبخت شد بی آنکه دچار هرج و مرج و تجزیه شود. اگر دیوانسالاری اش از کارائی افتاد نه بخاطر سرکشی های دیوانسالاران حقوق بگیر دولت که بخاطر نادانی و جهل زمامداران تازه به قدرت رسیده بود. اگر از کردستان و ترکمن صحرا و بلوچستان و خوزستان خون جاری شد نه بخاطر تجزیه طلبی مردمان این سرزمین ها که بخاطر بی خردی حکومتی بود که ارتباط دموکراسی و عدم تمرکز را نفهمید و، در راستای نیت شوم و آشکار بازتولید و استقرار استبدادی قرون وسطائی، به آدم کشی پرداخت. براستی آیا اگر هدف حکومت برآمده از انقلاب

استقرار دموکراسی در ایران بود به کشتارهای دسته جمعی دگرانديشان و سرکوب اقوام و پیروان مذاهب گوناگون که خواستار استقرار حکومت های ایالتیو ولایتی عهد مشروطه بودند نیازی وجود داشت؟ سه دیگر اینکه اگر، حتی بدون کوچک ترین دخالت انحلال طلبان، اصلاح طلبان و اقمارشان نتوانند از فروپاشی حکومت اسلامی جلوگیری کنند و کشور دچار هرج و مرج و تجزیه مورد پیش بینی آنها شود، باید دید که راه حل این دوستان چیست و برای این سناریوچه چاره ای اندیشیده اند؟ بازسازی «حکومت مقتدر مرکزی، حتی اگر صفت اسلامی بر آن افزوده نشده باشد؟»، «سرکوب و کشتار مخالفان؟»، «لشگرکشی به چهار گوشه ایران و کشتار مردمان مرزنشین ناراضی؟» و اگر تئوری لزوم رهبری کاریزماتیک برای انجام این کارها درست باشد آنوقت این دوستان رهبر کاریزماتیک مورد نیاز خود را می خواهند از بین کدام «آفازاده ها» استخراج کنند؟

یکی دیگر از لحظات جالب در کنفرانس مهرداد مشایخی زمانی بود که پس از سخنان دکتر گنج بخش درباره طرح انتخابات آزاد گروه شان، مهندس حسن شریعتمداری اجازه سخن گرفت و گفت آنچه دکتر گنج بخش درباره طرح «انتخابات آزاد» گفت تنها یکی از برداشت های از این مفهوم است و من که خود معتقد به استراتژی انتخابات آزاد برای گذار به دموکراسی و نیز اهل مذاکره با همه طرف های سیاسی هستم این برداشت را نمی پذیرم و توسل به فدرالیسم را راه چاره ای برای جلوگیری از آینده نامطلوبی برای ایران می دانم.

به گمان من در این سخنان عمق امید بخشی وجود داشت مبنی بر اینکه:

- شخصیتی همچون مهندس شریعتمداری گام به گام خود را از معتقدان به انتخابات آزادی که هم حکومت را ضعیف می کند و هم نمی کند جدا می کند و در این مورد هم سخن خود را با این تذکر آغاز کرد که من با دوستان سازمان جمهوری خواهان رفیقم اما جزو شان نیستم.

- طرح «انتخابات آزاد» لزوماً ربط مستقیمی به همپیمانی با، و امید بستن به، اصلاح طلبان ندارد

و، در عین حال، از آنجا که «وسیله» ای بیش نیست، می توان با تعیین هدفی قاطع (تا حد انحلال و براندازی) برای آن، از این طرح در راه ایجاد آلترناتیوی سکولار - دموکرات در برابر حکومت اسلامی استفاده کرد.

- لازم است که فکر چاره را قبل از روز واقعه کرد. فاصله هم اکنون تا سقوط حکومت اسلامی را

باید فرصت مغتنمی شمرد برای چاره اندیشی های کارساز، مذاکرات سازنده، راه حل جوئی های قابل اجرا و زمینه سازی برای جلوگیری از بازتولید استبداد.

- سخن نگفتن با اقوام (یا ملیت ها)، به درد دل هاشان گوش ندادن، و در ذهن خود دنبال یافتن

وسیله ای برای سرکوب سرکشی های آنان در آینده بودن اتفاقاً همان فردائی را تضمین می کند که این دوستان ما از آن می هراسند. حال آنکه زبان خواست های خود آنان را بکار بردن، از واژگان ملیت و فدرال ناسزا نساختن، و در داد و ستدی ملی و متمدنانه آنچه را که آنان می خواهند تضمین کردن و آن را به یکپارچگی و حفظ تمامیت ارضی کشور گره زدن، همه، کارهائی اکنونی و اینجائی است؛ هرچند که تصمیم گیری نهائی موکول به انحلال حکومت کنونی و نوشتن قانون اساسی سکولار - دموکرات آینده باشد. «اکنون» فرصتی است برای گفتگو و راه حل جستن و «فردا» وقتی است برای آنکه حاصل این

گفتگوها و راه حل ها را در برابر مجلس مؤسسانی که سرنوشت نسل های بعدی ما را رقم می زند، نهادن.

دوست دارم بر این نکات نکته ای از آن خود را نیز اضافه کنم که با آنها چندان بی ارتباط نیست. کاملاً آشکار است که گریز از نزدیک شدن به مسئله اقوام (یا ملیت ها)، در آن سوی «معادله» نیز تأثیر سوء خود را بجا نهاده است و هرگونه بدبینی و سوء ظن طبیعی در بین اعضاء آن را عمیق تر از همیشه کرده است. مثلاً، من همیشه فکر می کردم که اگر قرار است یک «کنگرهء ملی» برای نجات ایران از چنگال حکومت اسلامی تشکیل شود حق این است که برگزار کننده و میزبان این کنگره احزاب قومی (یا ملیتی) باشند. چنین نمایشی هم مقام اکثریتی مجموعهء اقلیت های ایرانزمین را نشان می دهد و هم مالکیت مشاع همهء آنان بر آن سرزمین را جلوه گر می سازد و هم هرگونه شائبهء تجزیه طلبی را از میان بر می دارد. اما سال ها است که این نهادها در لاک خود فرو رفته و حتی وقتی نمایندگان شان به نشست های عمومی، همچون کنفرانس مهرداد مشایخی، می آیند از یکسو حالت تهاجمی دارند و، از سوی دیگر موضع دفاعی.

بدین سان، به اعتقاد من، در برابر این همه سوء تفاهم و سیاست بازی، که در میانه اش اصلاح طلبان به گل آلود کردن آب مشغولند، باید امید را به اقدامات ملی و سراسری رهبرانی بست که می کوشند دری را بسته نگذارند و بین موقعیت کنونی و آیندهء خود تفاوت گذاشته و اولی را فدای دومی محتمل نکنند. چرا که، در اینجا و اکنون، نه پادشاهی در واقعیت بکار مشغول است و نه کسی بر کرسی ریاست جمهوری نشسته است و همه تنها بقدر شهامت خود در مسیر بازبینی آینده و اقدام در راستای شکل دادن به آن دارای وزن سیاسی اند. چرا که در کار مبارزهء سیاسی، مصلحت اندیشی حقیرانه، و آویختن به بهانه هایی که چاره پذیرند و چاره ناپذیر نشان داده می شوند، آدمی را بجای حل مسئله تبدیل به جزئی از خود مسئله می کند.

1. <http://www.newsecularism.com/2012/04/13.Friday/041312.Esmail-Nooriala-Washington-conference.htm>

2. <http://www.rahesabz.net/story/51991/>

3. برای بررسی مفصل تر این مقاله به مطلب در خور تأمل مجید محمدی در پیوند زیر مراجعه کنید:

<http://www.newsecularism.com/2012/04/18.Wednesday/041812.Majid-Mohammadi-VW-parties-and-fat-cats.htm>

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com

مجموعهء آثار نوری علا را در این پیوند بیابید:

<http://www.puyeshgaraan.com/NoorialaWorks.htm>